

علاوه بر یادداشت ناشر و مؤلف، کتاب در سه بخش و ۱۰ فصل سازماندهی شده و شامل ۵۴۲ صفحه متن و ۶۰ صفحه نمایه می‌باشد.

### معرفی مؤلف

ابوالفضل شکوری از دانش‌آموختگان حوزه و دانشگاه است. وی مدتی در مجله‌ی حوزه به فعالیت علمی اشتغال داشت و به هنگام نشر کتاب مذکور مسئولیت بخش رجال بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران را بر عهده داشت. وی هم‌اکنون به‌عنوان عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس به تدریس مشغول است و علاوه بر آن نمایندگی مردم زنجان در مجلس ششم شورای اسلامی را عهده‌دار است.

### معرفی کتاب

بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی کتاب «جریان‌شناسی تاریخ‌نگاری‌ها در

### معرفی و نقد کتاب:

## جریان‌شناسی تاریخ‌نگاری‌ها در ایران معاصر

### مقدمه

کتاب «جریان‌شناسی تاریخ‌نگاری‌ها در ایران معاصر» تألیف آقای ابوالفضل شکوری توسط بنیاد انقلاب اسلامی ایران در قم در سال ۱۳۷۱ منتشر شد.

ایران معاصر" را به عنوان مدخلی لازم برای مطالعه‌ی تاریخ انقلاب اسلامی ایران و ریشه‌های تاریخی آن منتشر ساخته است (ص. ۱۸).

مؤلف در بخش اول کتاب در ضرورت شناخت جریان‌های تاریخ‌نگاری به بررسی ارزش و جایگاه علم تاریخ در جهان امروز پرداخته و با توجه به اهمیت آن در سیاست و اجتماع امروز بر ضرورت بازخوانی تاریخ جوامع اسلامی تأکید ورزیده است. به اعتقاد مؤلف تاریخ منبعی پایان‌ناپذیر "در تدوین استراتژی‌های بین‌المللی و حل مشکلات دیپلماسی پیچیده‌ای" که سیاستمداران دنیا با آن مواجهند محسوب می‌شود. به اعتقاد وی آشنایی غربیان با تاریخ و کاوش در گذشته و "سرزمین‌های اقوام ملت‌های منقرض شده" موجب شده که آنان بر ملت‌های شرق سلطه یابند و با استفاده از همین تجارب در اضمحلال امپراتوری‌های هند و عثمانی بکوشند (ص. ۲۷). با این نگاه می‌توان دریافت که مؤلف دیدی کاربردی و امروزی به تاریخ دارد و

با همین دید نظری - انتقادی به تاریخ‌نگاری‌های مرسوم در ایران می‌نگرد. به زعم دوره‌ای که "درباریشان از فرط عیاشی، بی‌غمی و بی‌عاری خود، به دهان گرم و دروغ پرداز نقال‌ها، قصاص‌ها و دلک‌های درباری پناه می‌بردند سپری گشته است (ص. ۳۷). او تاریخ را همچون بمب اتم می‌داند. چه همان‌گونه که برخی از سیاست‌مداران را در پیشبرد اهدافشان یاری می‌دهد، به همان نسبت "تاریخ‌نگاری غرض‌آلود و آمیخته به خیانت و تحریف و جعل" در تخریب "بنیان‌های فکری و فرهنگی و حتی عقیدتی" یک جامعه نقش مهمی ایفا می‌کند. به اعتقاد مؤلف تاریخ‌نگاری مارکسیستی چنین خصیصه‌ای دارد و علی‌رغم نابودی سیاسی و جغرافیایی مارکسیسم، هم‌چنان مؤثر و تأثیرگذار است. سردمداران قطب سابق شرق با مدد از علم تاریخ بود که قصد نفوذ در اعتقادات و فرهنگ ملل را داشته و از این رهگذر درصدد بودند با جعل تاریخ "مکتب‌ها و نهضت‌های انبیای الهی" را از صحنه‌ی تاریخ

تحریف حقایق تاریخ این مقطع پرداخته‌اند. اینان که از رده‌ی مسیحیان یا یهودیان متعصب هستند، در پی آنند که اثبات کنند پیامبر اسلام کُنه و اصل دین خود را از دو دین یهودی و نصرانی اخذ کرده است.

۳- افرادی هستند که از طریق «تاریخ و تمدن‌شناسی» تحلیل‌هایی ارائه داده و به آسیب‌شناسی تمدن و فرهنگ غرب در برابر تمدن اسلامی پرداخته‌اند.

نویسنده کتاب «تمدن در بوت‌هی آزمایش» نوشته آرنولد توین‌بی را از این دسته نوشته‌ها می‌داند (ص. ۳۱ و ۳۰). در واقع نویسنده سه نوع تاریخ‌نگاری را معرفی می‌کند که دو نوع آن مربوط به دو تفکر غربی و مارکسیستی است و نوع سوم آن یک تاریخ‌نگاری کهنه و سنتی است که تاریخ را تا حد قصه و سرگرمی تنزل می‌دهد. با این تعاریف نویسنده در فصل دوم از بخش اول کتاب به مفهوم «اصطلاح جریان‌های تاریخ‌نگاری» می‌پردازد. او خود به این نکته اعتراف می‌کند که اصطلاح

حذف کنند. از همین‌رو با چنین هدفی مورخان و محققان روسیه شوروی بسیج می‌شوند تا برای جهانیان «تاریخ بنویسند» (ص. ۲۸) سپس نویسنده برای اثبات سخنان خود نمونه‌هایی از این‌گونه تاریخ‌نگاری‌ها را ارائه می‌کند که تنها به تاریخ انبیاء منحصر نمی‌شود و از تخطئه‌ی رهبران مذهبی معاصر همچون میرزا کوچک خان جنگلی، سیدحسن مدرس و شیخ محمد خیابانی توسط مورخان مارکسیسم نمونه‌هایی می‌آورد. مورخان غربی نیز که در کتاب با نام «جریان فکری صلیبی - صهونیستی» نام برده شده‌اند، با استفاده از تاریخ سعی می‌کنند «سلطه‌ی مادی و معنوی غرب» را تثبیت و توجیه کنند. این دسته از مورخان نیز خود در سه گروه می‌گنجند:

۱- کسانی که کوشیده‌اند غرب را «سرچشمه‌ی عقل و فکر بشری» نشان دهند و بر پیشتازی شرق چشم فرو بسته‌اند.

۲- مورخانی که تحت عنوان خاورشناسی و اسلام‌شناسی به

جریان‌های تاریخ‌نگاری "یک واژه‌ی مرکب نوپدید" است. براساس همین اصطلاح دو صورت از تاریخ‌نگاری را قابل تصور می‌داند. یک صورت آن "تاریخ‌نگاری غیرجریانی و مستقل" است که انگیزه‌های چنین تاریخ‌نگاری "حس کنجکاوی و اشباع غریزه‌ی دانشخواهی و مجهول ستیزی" است. صورت دیگر "تاریخ‌نگاری جریانی" می‌باشد که به یک "جریان سیاسی صرف" و یا یک "جریان سیاسی - عقیدتی" وابسته است که خود به دو دسته‌ی وابسته به عقاید و ایدئولوژی‌های الحادی و مادی و یا پای‌بند به مکاتب و آئین‌های الهی تقسیم می‌شود (صص. ۵۴-۴۱). اینک جریان‌شناسی تاریخ‌نگاری چه ضرورت و فواید عملی دارد، بحثی است که در فصل سوم این بخش بدان پرداخته شده است. به اعتقاد نویسنده بدیهی‌ترین فایده‌ی این شناسایی "پالایش میراث تاریخی وطن اسلامیمان از جعل و تحریف و آلودگی اسارت‌آور که به دست دشمنان در برخی از متون مدون آن راه یافته" می‌باشد (صص. ۵۸ و ۵۷).

بخش دوم کتاب به معرفی تاریخ‌نگاری درباری مشتمل بر چهار فصل اختصاص دارد. تاریخ‌نگاری درباری جریانی معرفی گردیده که رسالت آن انجام دو عمل بوده است: یکی آنکه در سایه‌ی تاریخ وضع موجود را توجیه کرده و در مشروع‌سازی آن بکوشد و در راه این منظور به جعل و تحریف تاریخ پرداخته و حتی "تبارنامه‌های فکری و سیاسی و ... نسبی" برای قدرتمندان بسازد. دوم آنکه با ارائه گزارش‌های جعلی و سانسور شده ذهن‌های نسل آینده را بفریبد (ص. ۶۳). پایه‌های چنین جریانی را فرهنگ درباری تشکیل می‌دهد که دارای ویژگی‌هایی چون "رابطه‌ی بندگی و خدایی بین شاه و درباریان و درباریان و مردم"، "دروغ و دورویی"، "ظاهرپسندی"، "تملق و چاپلوسی"، "خوشگذرانی"، "بیگانه‌خواهی"، "سودپرستی" و "خرافه" است که این خرافه‌ها را برای فریب اذهان عامه ترویج می‌کنند (ص. ۸۱).

فصل سوم از بخش دوم کتاب به پیشینه‌ی تاریخ‌نگاری درباری

استعماری خود به دو گروه محلی و خارجی تقسیم می‌شود که منظور از تاریخ‌نگاری استعماری بومی یا محلی مورخانی است که اندیشه‌های غربی را ترویج کرده و در واقع مترجم آن اندیشه‌ها هستند (ص. ۲۳۱). این مورخان نیز به سه گروه جریان تاریخ‌نویسی فراماسونری - بومی، صلیبی - صهیونیستی بومی و مارکسیستی بومی تقسیم می‌شوند (صص. ۲۵۳ و ۲۵۲). جریان تاریخ‌نگاری استعماری خارجی به عنوان مستشرقان یا خاورشناسان معرفی و مورد بحث قرار گرفته‌اند (ص. ۲۶۴). مطالعات و تحقیقات این دسته از مورخان در جهت مطالعه و نقشه‌برداری از دیدگاه‌های جغرافیایی، نظامی و اقتصادی مشرق زمین، درک میزان حساسیت و توان عقاید و افکار مسلمانان در مقابل تجاوزات خارجی و بررسی میزان ضعف و قوت اقوام گوناگون مشرق زمین بیان شده است (ص. ۲۷۱). سپس نویسندگان با ذکر نمونه‌هایی از کتاب‌های نویسندگانی چون

اختصاص یافته است. اولین سابقه این نوع تاریخ‌نگاری به سنگ نبشته‌ها و الواح گلی پادشاهان باستانی ایران نسبت داده شده و شکل تکمیلی‌تر آن خداینامه‌ها، آیین‌نامه‌ها، تاجنامه‌ها و ... عنوان شده‌اند، (صص. ۸۶ و ۸۵) پس از آن ویژگی‌های روشی، ادبی و محتوایی آن همچون انحصار استناد به منابع رسمی و دولتی، ادخال عنصر نژادگرایی در تاریخ اسلام و ملل مسلمان، اغراق و گزافه‌گویی، چاپلوسی، شاه‌محوری، گذشته‌گرایی و باستانی‌ستایی، اسلام‌ستیزی و ... پرداخته شده است.

دومین جریان تاریخ‌نگاری که نویسنده مورد بررسی قرار داده تاریخ‌نگاری استعماری است که این جریان "موثرترین ابزار تزریق احساس بی‌هویتی و از خود بیگانگی به ملت‌ها مورد هجوم و مستعمره" شمرده شده است (صص. ۹۴ و ۹۳). ویژگی‌هایی چون استکبار و استعلاء، شرک و الحاد، حس‌گری یا اصالت‌حس، سکولاریسم، عشرت‌طلبی و غرب‌محوری از مشخصه‌های آن معرفی شده‌اند. تاریخ‌نگاری

به اسلام مورد توجه قرار گرفته است.

همان‌طوری که قبلاً گفته شد به‌زعم نویسندگان موضوع کتاب بررسی دو جریان تاریخ‌نگاری درباری و استعماری می‌باشد. البته شکوری دو جریان دیگر را نیز متصور می‌داند که شامل تاریخ‌نگاری اسلامی و سنتی می‌باشد و بحث در این باره به دفتری دیگر موکول شده است. نقدی که بر این نوع تقسیم‌بندی وارد است اینکه تقسیم‌بندی مذکور دارای بار ایدئولوژیک و ارزشی است. بر این اساس تاریخ‌نگاری در ادوار گوناگون به «تاریخ‌نگاری جریانی» تعبیر شده که به یک جریان عقیدتی و یا عقیدتی - سیاسی وابسته باشد. درست است که افراد به تبع عقیده‌ی خود نگرش تاریخی دارند، اما صفت وابسته بودن که در ادامه‌ی مطلب به جعل و تحریف و آلودگی به اغراض سیاسی متهم شدن، منصفانه نیست. چرا که روزگاران بسیار دور برخی از مورخان براساس نگرششان به تاریخ، تاریخ اقوام و ملل را به رشته تحریر در آورده‌اند و نه تنها به دستگاه‌های

گلدزیهر، پطروشفسکی، ویل دورانت و ... ویژگی‌هایی چون وحی‌انکاری و هویت‌زدایی تاریخی از انبیاء، ابتدال در تاریخ‌نویسی و نفی اصالت تمدن اسلامی و هویت‌زدایی از آن را برای نوع تاریخ‌نگاری بر شمرده است.

### نقد کتاب

اولین نکته‌ای که در مطالعه‌ی کتاب جلب توجه می‌کند عنوان کتاب است. چنانکه عنوان کفایت موضوع را نمی‌کند. اگر مقصود نویسنده از تاریخ‌نگاری‌های ایران معاصر، کتاب‌هایی است که در دوران معاصر در مسائل گوناگون تاریخی به رشته‌ی تحریر در آمده است، چنین امری در کتاب به چشم نمی‌خورد و نویسنده در بخش «تاریخ‌نگاری درباری» به دورانی فراتر از ایران معاصر تعریض می‌کند. از سوی دیگر برخلاف عنوان کتاب تنها به تاریخ‌نگاری درباری تاریخ معاصر پرداخته نشده و در بخش بررسی تاریخ‌نگاری استعماری بیشتر نظریات مورخان غربی و ایرانی راجع

دو جریان قابل مطالعه نباشد. چرا که هدف این دو دسته از مورخان جعل و تحریف حقایق تاریخی و فریب اذهان نسل‌های آینده شمرده شده است. درحالی‌که بایستی هیچ کتاب و روایتی را خالی از اشکال ندید و هر مطلبی را با در نظر گرفتن ظرف زمان و مکان، موقعیت نویسنده و شرایط نگارش کتاب مورد بررسی قرار داد. اما پیشداوری در مورد مورخ به اتهام درباری یا استعماری بودن ما را از منابع مهم تاریخی بی‌بهره می‌سازد. روشی که مؤلف برای اثبات نظریه‌ی خود برگزیده تا به هدف غایی خود در جعل و تحریف حقایق تاریخی توسط مورخان درباری و استعماری برسد، چندان به صواب نیست. چرا که وی بر آن است به خواننده چنین تفهیم کند که این‌گونه تاریخ‌نگاری‌ها از صدق و صحتی برخوردار نیستند و باید تاریخ را از نو نوشت. حال این سؤال مطرح می‌شود آیا تاریخ را بدون استناد به منابع و روایان هم‌زمان با حادثه می‌توان نوشت؟ مگر اینکه تاریخ را با برداشت‌های

سلطنتی روزگار خود وابسته نبودند، خوشبختانه در آن روزگار استعماری وجود نداشته که نوشته‌های آنان در راستای اهداف و اغراض آن تبیین شود. به‌عنوان مثال مورخ و فیلسوفی همچون ابن مسکویه رازی صاحب کتاب "تجارب الامم" به ذکر حوادثی پرداخته که جنبه‌ی عینی و تجربی داشته و بر این اساس از بیان معجزات پیامبر گرامی اسلام به دلیل ماوراءطبیعی بودنشان صرف‌نظر کرده است. البته پایبندی به افکار و عقاید الهی نیز برای جریان تاریخ‌نگاری الهی برشمرده شده است. اما اگر کسی در این دو صراط قلم نزد و تاریخ را با دیدی غیردینی نگریست، باید در رده‌ی تاریخ‌نگاران استعماری دیده شود. از همین رو باید گفت نویسنده از همان آغاز تقسیم‌بندی خود به یک داوری ارزشی درباره‌ی نوشته‌های تاریخی دست زده و بر این اساس اکثر مورخان را یا در رده‌ی مورخان درباری یا مورخان استعماری جای داده است. تعریفی هم که از این دو جریان ارائه شده موجب می‌گردد که هیچ کتابی از این

زندگی و معاشرت اسلامی به‌طور قشری، بریده بریده و ناپیوسته می‌باشد. اکثریت مسلمانان تحت تأثیر چنین فرهنگی بوده و هستند، لکن ناآگاهانه و به غلط آن را فرهنگ اسلامی پنداشته‌اند. برخی‌ها نیز آن را فرهنگ ملی می‌نامند (ص. ۳۱۲). معلوم نیست از چه رو آقای شکوری قسمت آخر مطلب را آورده‌اند؟ آیا تعمدی در میان بوده که خرافات و افکار قشری را فرهنگ ملی بنامند؟ برداشت‌ها و نظریات بعدی نویسنده بر این نکته صحه می‌گذارد که او فرهنگ و هویت ملی را تنها به فرهنگ و هویت مذهبی تقلیل می‌دهد و به سایر عناصر هویت ملی چندان بهایی نمی‌دهد تا آن‌جا که مطالعه درباره‌ی «روایات تاریخ ایران باستان و سمبل‌ها و قهرمانان آن دوره» را تولیدن در لابه‌لای مباحث تورم زده‌ی مربوط به این قبیل موضوعات و غافل ماندن از نیازهای تحقیقی ضروری‌تر جامعه می‌داند. سؤالی که در ذهن خلجان می‌کند این است که آیا گذشته‌ی قبل از اسلام ایرانیان بخشی از هویت ما را

امروزی خود بنویسیم و خود قضاوت کنیم که نام این‌گونه تاریخ‌نگاری را چه می‌توان نهاد؟!

## نقد تاریخ‌نگاری درباری یا تقلیل هویت

اما آن‌چه که پیکره‌ی این مقال را تشکیل می‌دهد، سخنی چند درباره‌ی مطالب آقای شکوری راجع به فرهنگ ملی و کتاب‌هایی چون خداینامه‌ها و در رأس آن شاهنامه‌ی حکیم توس ابوالقاسم فردوسی است. نویسنده در بحث از ریشه‌های تاریخ‌نگاری درباری از چهار جریان فرهنگی در ایران معاصر نام می‌برد که این چهار جریان عبارتند از:

- ۱- فرهنگ سنتی
- ۲- فرهنگ اسلامی
- ۳- فرهنگ وارداتی
- ۴- فرهنگ درباری

نکته‌ی مهم اینجاست که ایشان در تعریف فرهنگ سنتی چنین می‌نویسد: «... آمیزه و معجونی از آداب و رسوم محلی، خرافات، ظواهر جزئی و ناچیزی از آداب



نمی‌سازد و بر جامعه و زندگی امروزه‌ی ما تأثیر نداشته است که نویسنده بررسی آن دوره را همچون «لولیدن» می‌داند؟ اما برخلاف نظر نویسنده بحث و بررسی این قبیل موضوعات نه تنها لولیدن نیست، بلکه حتی به معنای غفلت از نیازهای تحقیقی ضروری‌تر جامعه نمی‌باشد و برعکس توجه به هویت ملی و فرهنگی خویش و تحکیم پایه‌های هویت مستقل ایرانی است. کاری که ابن مقفع در ترجمه‌ی خداینامه‌ها، آئین‌نامه‌ها و کتبی از این قبیل انجام داد و حکیم توس با سرودن شاهنامه، اوج و کمال این تلاش را به منصه‌ء ظهور رساند، درواقع حفظ میراث کهن ایرانی بود. متأسفانه این تلاش با ارزش‌ها و مبانی امروزین سنجیده شده و از قول دکتر علی شریعتی نقل شده که در شاهنامه «تنها یک بار از مردم و یا مردی از مردم به نام کاوه‌ی آهنگر نام برده شده است و نه بیشتر. آن هم قبل از طلوع افول کرده و قدرت و مدیریت را به دست فردی از بهنژادان منتسب به سلاطین داده است» (ص. ۵۹) گویا در آن

زمان اندیشه‌ی مردم‌سالاری مطرح بوده و دعوای استبداد و مردم‌سالاری در میان که فردوسی از آن غفلت کرده است. فردوسی به‌عنوان فردی از طبقه‌ی دهقان که به برکت احتیاج اعراب به اطلاعات اقتصادی و اجتماعی این طبقه باقی مانده بود، در نقش حافظ میراث زبان و ادب فارسی به سرودن شاهنامه همت گماشت. دغدغه‌های فردوسی در این زمان حفظ هویت ایرانی بود که بدون تلاش امثال او در اثر تهاجمات و اختلاط‌های نژادی و فرهنگی در معرض نابودی قرار داشت:

*از ایران و از ترک و از تازیان*

*نژادی پدید آمد اندر میان*

*نه دهقان، نه ترک و نه تازی بود*

*سخن‌ها به کردار بازی بود*

آن چه که فردوسی بدان قائل بود،

هویت مستقل ملی ایرانیان بود.

درواقع او در ادامه‌ی تکاپوی ایرانیان

در قرون اولیه اسلامی در حفظ این

هویت می‌کوشید. تکیه بر کلمه‌ی

رویکرد از آن رواست که نه تشیع را

پدیده‌ای ایرانی می‌دانم و نه آنکه این

رویکرد را به دلیل تشابه اعتقادات

شیعی با اعتقادات ایرانی می‌دانم،

بلکه آن‌چه علت اصلی بود پامال شدن هویت ایرانی در تحت سلطه حاکمیت بنی‌امیه و بنی‌عباس بود. تشیع برای ایرانیان ندای عدالت و مخالفت با سلطنت عربی امویان بود. حال فردوسی در زمانی می‌زیست که ترکان مهاجر به‌عنوان نمایندگان خلافت عربی عباسیان بر سرزمین آباء اجدادی او فرمان می‌راندند و او چنان از این وضعیت در هراس بود که ایران و توران را در حافظه‌ی تاریخی ایرانیان یادآور می‌شد. فردوسی نه از سرفتن، نه از سرشاه‌ستایی و نه برای بیان یکسری خرافات که از سردرد شاهنامه را سرود. او مرگ در ناداری را بر خوشایند محمود غزنوی ترجیح داد و گرنه او می‌دانست که محمود چه می‌خواهد و می‌توانست آن‌چه را او می‌خواست به رشته تحریر در آورد. همین تلاش برای خود بودن که هویت نامیده می‌شود، داستان تمام سال‌ها و روزهای تاریخ ایران است. بنابراین تقلیل هویت ایرانیان به هویت مذهبی در واقع ندیدن واقعیت‌های انکارناپذیر است. نه طرد و نفی گذشته‌ی باستانی امری

مستحسن است و نه طرد و نفی گذشته اسلامی، آن‌چه را که ایرانیان در طول حیات پرفراز و نشیب خود پس از اسلام برگزیده‌اند، هویت ایرانی - اسلامی است. رویکرد افراطی و غیرمنصفانه به هر کدام از این اجزاء نتیجه‌ای جز دلزدگی و رویکرد افراطی به سوی جزء دیگر ندارد. مطلب دیگری که در این باره ضروری است آن که نویسنده این سطور با اعتقاد به تشکیک در روایات تاریخی، تخطئه همه‌ی کتب و روایات تاریخی گذشته به بهانه‌ی درباری و استعماری بودن را به معنای از بین بردن بخشی از هویت تاریخی ایران می‌داند. اگر بنا باشد هرچه گذشتگان نوشته‌اند به این بهانه‌ها رد کنیم دیگر چه چیزی باقی می‌ماند تا مورد استناد تحقیقات تاریخی قرار گیرد.

### خلط تفکر غیردینی با تاریخ‌نگاری استعماری

نوع دیگر تاریخ‌نگاری که نویسنده برمی‌شمرد تاریخ‌نگاری استعماری است. طبق تعریف ایشان

آیا هر فرد غیردینی استعمارزده و عمل‌کننده به اهداف استعمار است؟ در حالی که چه بسیار افرادی که در پوشش دین که به اهداف استعمار یاری می‌رسانند. او مشروطه را نه محصول غرب می‌دانست و نه کار نخبگان، بلکه معتقد بود این فرودستان جامعه بودند که مشروطه را به سامان رساندند. او حتی رفتار سیدحسن تقی‌زاده نماینده‌ی تبریز در مجلس اول را در پناه بردن به سفارت انگلیس بر نمی‌تابید. حال چرا چنین فردی تنها به دلیل افکارش باید یک مورخ استعماری به حساب آید؟ میرزا آقاخان کرمانی نیز فردی سرگشته و نگران سرزمین خویش بود. او مدتی با یحیی صبح‌ازل جانشین باب بود و آخرین سال‌های عمرش را در کنار سیدجمال‌الدین اسدآبادی برای اتحاد اسلام می‌کوشید. سرانجامش آن شد که پس از قتل ناصرالدین شاه توسط میرزا رضا کرمانی به وسیله‌ی دولت عثمانی به دولت ایران تحویل و به همراه دو تن از همفکرانش به نام‌های خبیرالملک و شیخ احمد روحی به طرز فجیعی کشته شد. نوشته‌های او

کتمان "نقش درجه اول انبیاء الهی در ایجاد فرهنگ و تمدن سالم بشری و مبارزه با ستمگری در تاریخ بشر" تاریخ‌نگاری استعماری می‌باشد که شامل دو طیف مستشرقین و روشنفکران غرب زده می‌شود (ص. ۸۲). براساس همین تعریف نوشته‌های افرادی چون احمد کسروی، میرزا آقاخان کرمانی، طالبوف تبریزی و فریدون آدمیت را در کنار نوشته‌های کسانی چون احسان طبری، ابراهیم صفایی و اسماعیل راین قرار می‌دهد. این افراد تحت عنوان "روشنفکران استعمارزده‌ی جهان سوم" که "عاملی برای استعمار گسترده‌ی و ترویج اهداف شوم او" می‌باشند (ص. ۸۸). در یک طیف قرار می‌گیرند. در حالی که نگاهی گذرا به آثار هر دو گروه فوق‌الذکر نشان می‌دهد افرادی چون کسروی، طالبوف تبریزی، میرزا آقاخان کرمانی و فریدون آدمیت در پی استعمار گسترده‌ی و ترویج اهداف شوم او نبوده‌اند و نوشته‌های آنان با طیف دوم تفاوتی فاحش و آشکار دارد. اگر معیار اندیشه‌ی سکولار و غیردینی این افراد باشد،

درباره‌ی ایران باستان نه هدفی استعماری و نه در راستای ترویج اهداف آنان بود، او از این طریق می‌کوشید هویت باستانی ایرانیان و قدرت گذشته‌ی آنان را یادآور شده و بر این نکته صحه‌گذار که ایرانیان از عظمت به ذلت افتاده‌اند. همان‌گونه که در آغاز این مقال گفته شد توهم توطئه بر این تقسیم‌بندی سایه افکنده است، چرا که از همان آغاز تاریخ به موازات اندیشه‌ی دینی اندیشه‌ی غیردینی وجود داشته است، بسیاری از مورخان ایرانی بوده‌اند - جدا از این امر که دارای اندیشه‌ی دینی یا غیر آن بوده‌اند - که سیر حوادث تاریخ را از روایات اساطیری ایران دیده‌اند. براین اساس ابن قتیبه‌ی دینوری صاحب "اخبار الطوال" را هم باید در رده‌ی مورخان استعماری دانست. اگر ایرادی براین طیف از مورخان وجود داشته باشد همانا تقلیل هویت ملی به ناسیونالیسم محض و چشم‌پوشی از سایر مؤلفه‌های اساسی هویت ملی است. اینان نیز از سویی دیگر در غلتیده‌اند و هویت مذهبی ایرانیان را نادیده گرفته‌اند. لذا چنین امری نباید

موجب آن شود که خط بطلان بر آثار آنان کشیده و نسبت خیانت و کمک به تحقق اهداف استعماری به آنان بدهیم. انتقادی که براین دسته از مورخان وارد است این که در دام ناسیونالیسم و اندیشه‌ی غیردینی، تهاجم ترکان و مغولان و آسیب این دو قوم به تمدن ایرانی را ندیده‌اند یا کمتر دیده‌اند. حال چگونه می‌توان این طیف را با احسان طبری تنورسین حزب توده در یک ردیف دانست. در اندیشه‌ی تاریخ‌نگاری افراد تابع حزب توده از تاریخ‌نگاری مارکسیستی تبعیت می‌شد و آنان در یک وادی دیگر قلمزنی می‌کردند. آنان در اندیشه و عمل در پی تحقق آرمان‌های مارکسیستی و کمونیستی فراتر از ناسیونالیسم بودند و از اندیشه‌های ملی‌گرایانه مورخان دسته اول به دور بودند.

نویسنده براساس همان تعریفی که ذکر شد تمامی آثار مورخان غربی را نیز با معیار اندیشه‌ی دینی خود سنجیده و نوشته‌های آنان را در تقسیم‌بندی تاریخ‌نگاری استعماری گنجانده است. در حالی که هیچگاه

درواقع نشانه‌ی انحطاط زبان فارسی از روزگار تسلط مغولان است و تغییر انشاء کتب تاریخ نه در دوره‌ی مشروطه که قبل از آن صورت گرفت و مشروطه نقطه‌ی اوج آن بود. این امر نه بر اثر انتقادات بلکه در نتیجه‌ی رواج روزنامه و انشاء روزنامه‌نویسی در بین نخبگان بود که در آن زمان محتاج ایجاد ارتباط با طبقات میانی جامعه بودند.

۴- سخن از تاریخ‌نگاری مستقل نه تنها در ایران حتّی در اروپای قبل از رنسانس سخنی به صواب نیست. چرا که حتّی در این روزگار گسترش ارتباطات هم نمی‌توان از تاریخ‌نگاری مستقل نام برد که خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل.

۵- نمایه‌ی کتاب که براساس نام کوچک افراد تهیه شده چندان با معیار نمایه‌سازی سازگار نیست؛ چراکه نام‌خانوادگی افراد برای خواننده معروف‌تر است.

رضا مختاری/اصفهان

نمی‌توان انتظار داشت همه‌ی انسان‌ها حتّی در اعتقادات دینی به یک گونه بیان‌دیشند.

سخن خود را با ذکر چند نکته به پایان می‌برم:

۱- نویسنده‌ی محترم قلم رسوا و فاسد را از ویژگی‌های نوشته‌های درباری برمی‌شمرد (ص. ۹۵). در حالی که همین قلم خود شرح روشنی از وضعیّت زندگی و اخلاق درباری است و از سویی اگر بیان بدی عین بدی است چرا نویسنده برای بیان ابتذال در کلام و قلم نویسندگان درباری و استعماری سخنان آنان را بیان کرده است.

۲- نویسنده برای اثبات ابتذال در تاریخ‌نویسی استعماری بیشتر از رمان‌های تاریخی شاهد مثال آورده است (ص. ۲۳۲). که چندان نمی‌توان آنها را جزو جریان‌های تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانست.

۳- شیوه‌ی نگارش و انشای ثقیل تاریخ‌نگاری به اصطلاح درباری

